

داستان «پدماوت» در ادبیات فارسی

بقلم آقای دکتر سید امیر حسن عابدی

استاد فارسی دانشگاه دهلی هند

داستان پدماوت یکی از افسانه‌های باستانی هنداست که پس از حمله علاءالدین خلجی بقلمه چتور بیشتر زبانزد خاص و عام گردید. این داستان در اصل بدو قسمت تقسیم می‌گردد: قسمت اول آن افسانه عشق و عروسی «رتن سین» و «پدماوتی» و بازگشت آنان به چتور است، قسمت دوم که تا اندازه‌ای جنبه تاریخی دارد مربوط به محاصره قلمه چتور توسط علاءالدین خلجی (۶۹۵-۷۱۵ هجری = ۱۲۹۶-۱۳۱۶ میلادی) و مرگ رتن سین و ستی (خود کشی) پدماوت می‌باشد. این دو قسمت مختلف اگرچه بیکدیگر پیوسته شده هنوز از هم جداشمرده میشوند.

بلک محمد جائسی (۹۰۶-۹۹۹ هجری = ۱۵۰۰-۱۵۹۱ میلادی) نخستین و بهترین سراینده این داستان است که در زمان سلطنت شیرشاه سوری (۹۴۵-۹۵۲ هجری = ۱۵۳۸-۱۵۴۵ میلادی) در سال ۹۴۷ هجری (= ۱۵۴۰-۱۵۴۱ میلادی) داستان پدماوت را بزبان هندی بنظم آورد. داستان پدماوت که جائسی آنرا بنظم درآورده عالی‌ترین شاهکار ادبیات هندی است.

رت پدم^۱

ممکن است که اثر جائسی اولین منبع پدماوت‌های گوناگون در ادبیات هند باشد ولی بدون شک تنها نیست؛ بلکه داستان پدماوت توسط نویسندگان مختلفی در ادبیات فارسی بچشم سی خورد که در مشهور کردن این داستان سهم بسزائی داشته‌اند. اولین شاعری که این داستان را بنظم فارسی درآورد ملا عبدالشکور بزمی پسرمنور است. وی در سال ۱۰۰۱ هجری (۱۵۹۲ میلادی) در گجرات

متولد گردید و در سال ۱۰۷۳ هجری (۳-۱۶۶۲ میلادی) درگذشت. مؤلف صحف ابراهیم او را بنام سامی نامیده است. نویسندگان مختلف این بزسی را با بزسی دیگری اشتباه کرده‌اند. اسپرنگرمی نویسد که بزسی در زمان سلطنت جهانگیر (۱۰۱۳-۱۰۳۷ هجری = ۱۶۰۵-۱۶۲۷ میلادی) از شیراز بهند آمد و در گجرات مقیم شد. از طرف دیگر مؤلف تکملة الشعرا ادعا می‌کند که این شاعر اصلا هندی بوده است. مؤلف صحف ابراهیم هر دو بزسی را ذکر کرده است. داستان پدماوت را بزسی در سال ۱۰۲۸ هجری (۱۹-۱۶۱۸ میلادی) برشته تحریر درآورد و آنرا «رت پدم» نامید. مثنوی رت پدم شامل ۳۰۱۴ بیت می‌باشد و بابت ذیل آغاز می‌گردد:

ای نام تو نقش لوح جانها در مانده بوصف تو زبانها

بزسی در آغاز مثنوی جهانگیر پادشاه مدح را می‌کند و می‌گوید که پدرش منور از وی خواهش کرده بود که این داستان را بزبان فارسی برشته تحریر درآورد:

بودم بچنین طرب نشسته	گلدسته ز باغ طبع بسته
ناگاه رسید قبله گاهم	کو هست درین جهان پناهم
در بیت و غزل دقایق اندیش	هم میل بشعر هندیش پیش
دانای رموز هر سخنور	چون نام خودش خرد منور
گفت این سخنت چو مشک از فر	پیچیده بصد هزار دفتر
گفتی غزل و قصیده بسیار	گو مثنوی ای بتازه گفتار
عشق پدم و رتن بیان کن	افسانه پیارسی زبان کن
در جوش بده می‌کهن را	نورنگ بده می سخن را
چون حرف رتن شمار کردم	رت از رتن اختیار کردم
صد شعله بخون دل سرشتم	تا نامه رت پدم، نوشتم

داستان

در سیلان پادشاهی بنام گندروسین زندگی می‌کرد که دختری بی‌نهایت زیبا و

ملیح بنام پدماوتی داشت:

بلبل بنوا ز رنگ و بویش
ورسیاه مست بویش

در آینه روی چون بدیدی خورشید ز آینه چکیدی
چشمش بنظاره رهزن ماه هر گوشه چشم او کمینگاه
پدماوتی طوطی بنام هیرامن داشت . هیرامن بعدی محبوب پدماوتی گردید
که پادشاه مایل شد او را بکشد . یکی از روزها پدماوتی بحمام رفت :
چون شمع برون زیپهرن شد روشنگر قدسی انجمن شد
در غیبت او طوطی از قفس خود بگریخت و ناپدید گردید . سپس یکی از
براهمنان که آنرا پیدا کرده بود بیادشاه چتور بنام رتن سین فروخت .
یکی از روزها طوطی ناگهتی، زن رتن سین ، را مخاطب ساخته و شروع بتعریف
از زیبایی پدماوتی نمود :

دیدم صنعی بملک سنگل کز دیده بدل در آید اول
شمعی ز رخس بنور جاوید پروانه اوست ماه و خورشید
از شنیدن این داستان حس حسادت ناگهتی برانگیخته شد بطوریکه میخواست
طوطی را از میان برد . بالاخره طوطی از زیبایی پدماوتی برای رتن سین داستانه گفت :
جادو سخنی بدلفریبی عاشق منشی بنا شکیبی
خونی نگهی بهانه جوئی و آن حور صفت فرشته خوئی
پس از شنیدن این داستان رتن سین عاشق پدماوتی گردید ، بطوریکه شهر و
دیار خود را ترک کرده بصورت گدائی بطرف سیلان حرکت نمود و در این سفر
شانزده هزار سرباز را که آنها هم در لباس گدائی بودند با خود همراه برد .
در سیلان رتن سین پدماوتی را در معبدی دید و از خود بیخود گردید . وقتیکه
کمی بخود آمد طوطی را برای پدماوتی پس فرستاد و نوشت :

ای کعبه من رخ چوماهت محراب من ابروی سیاهت
و پدماوتی جواب داد :

جز کشتن خلق نیست کارم صد چون تو شهید غمزه دارم
پادشاه سیلان از وجود رتن سین و سربازانش آگاه شد و دستور نابودی آنان را
صادر کرد ولی بعداً از اجراء حکم خود منصرف گردید و باز دواج رتن سین و پدماوتی



شپږه شکاره علوم انسانی و مطالعات فریښځی
پرتال جامع علوم انسانی



پرو، شہ گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

و پس از آن شاعر می‌سراید:

سوز دل خرمین دمن اسوزد	پدم از آتش رتن سوزد
دیده مهرو ماه کمتر دید	آنچه مدمالت از منوهر دید ^۲
نغمه هند جانگداز بود	سوز در هند سینه ساز بود
ز آتش فارس شعله افروزم	شرر هند در دل اندوزم
تعفه کار گاه حسن و جمال	بخراسان کنم ز همدارسال
نغمه از سوز شمع و پروانه	می‌زنم در لباس افسانه

شاعر زیبایی پدماوتی را از زبان طوطی چنین توصیف می‌کند:

لاله از رشک سربخون گشته	نر گس از شرم سرنگون گشته
غمزه سازی و خانه پردازی	نر گسش کرد از نظربازی
فتنه کفر و آفت اسلام	زلف مشکین و عارض گل‌فام

و بار دیگر شاعر «راگو» را وادار می‌کند که چهار نوع زن را بعقیده هندو تشریح کند و پدماوتی جزو بهترین نوع آن محسوب می‌شود:

کرد زن را بیچاره قسم قیاس	مرد دانا دل قیافه شناس
چترنی ^۳ پدمنی ^۴ پسندیده	هستنی ^۳ سنکمی ^۴ نکوهیده
روز و شب طالب غذای وصال	«هستنی» پیکریست فیل خصال
جفت خود را نیاورد بنظر	تنگ سینه بود بزرگ کمر
سرد بیگانه را فسون خوانی	خرد چشمی بزرگ پستانی
گردنش نیز کوتاه و گنده	ساق و بازوش گنده چون گنده
خود وفادردلش کجا باشد؟	نه درو بیم و نی حیا باشد

(۱) داستان شهور نلدمن

(۲) داستان شهور منوهر و مدمالتی

(۳) Hastini

(۴) Shankhini

(۵) Chitrini

(۶) Padmini

«سنکئی» دان زنی بخصالت شیر
 سینه او گشاد و تنگ کمر
 گوشت باشد غذای او کمتر
 شوخ و خودرای و تندخوی بود
 وقت صحبت کند ز عشوه خویش
 چیتربنی زنی است شوق انگیز
 از تبسم شکفته روی چو گل
 بلطافت تن و دلش مایل
 کند از مهر خدمت شوهر
 جامع حسن سیرت این جنم است
 پدمنی دلبر است حورمخال
 جامه نقشبند این قصه
 چارچیزی که آن دراز نکوست
 باز چشم دراز و تیر نگاه
 هم درازی گردن رعنا
 کلک انگشت هم دراز خوش است
 صفت چار خرد ساز کنم
 ... بینی که آن . . . شمرد
 جبه یکموست خرد و نادانی
 تیر پستان خرد سامان است
 چار عضو است خوش پروفربه
 فربه و پر عذار بار خوش است
 می برد دل ز جای بازوی پر
 نازنین را سرین چو قبه سیم
 ران فربه خوش است جانان را
 غصه انگیز و پر غرور و دلیر
 نفس او فربه و بدن لاغر
 ندهد تن بقصه شوهر
 ساعد و ساق پرزموی بود
 سینه مرد را ز ناخن ریش
 دلبر و دلنشین و دل آسز
 واله او حریف چون بلبل
 غم دل از وصال او زایل
 غیر شوهر نیاورد بنظر
 از پدمنی درود و شیوه کم است
 جامع چار چار حسن و جمال
 حسن را کرد شانزده حصه
 موی سنبیل سرشت مشکین بوست
 خانه دین کند بغمزه سیاه
 عالم آراست چون ید بیضا
 بند بند کمرش همه ساز خوش است
 کوه این قصه دراز کنم
 کف دندان یار باید خرد
 ماه باید هلال پیشانی
 وصف معشوق نار پستان است
 فربه ازان بود و لاغر به
 یار گروی پر عذار خوش است
 زور بازوی حسن را درخور
 هست فربه بگو بقول حکیم
 فربه و تازه می کند جان را

چار باریک و لاغراست پسند
 ای که سرخی جمال می بینی
 لب گلرو چو برگ گل ماند
 شکم یار لاغر است نکو
 هم ز بار یکی است لطف کمر
 ولی نه تنها زیبایی پدماوتی بلکه زیبایی دوستان او را نیز تشریح می کند:
 همه با چشم مست عربده ساز
 همه آشوب شهر و فتنه دهر
 شاعر ترتیب خوبی کار عروسی شاهانه را توصیف می نماید :

درو دیوار را نگار کنند
 چهره افروز هر یکی چون ماه
 زهره و شمع و ساز و چنگ نواز
 یکی از صفات عمده این مثنوی بیان مراسم عروسی هندوان می باشد:
 پدم اول گرفت آب بدست
 باز باهم ز مهر پیوستند
 زین گره غیر ازین مرادی نیست
 آتشی بر فروختند ز عود
 ماه می ریخت آب بر آتش
 باشد اینجا کرشمه دلکش

در این مثنوی نیز پس از عروسی وصل رتن سین و پدماوتی بطرز حقیقی و جالبی تعریف گردیده است.

«باراماسی» صفت اختصاصی و عمده در ادبیات هندی می باشد و شاعر در

داستان خود ناگمتی را مجبور می کند دوازده ماه در انتظار شوهر خود بماند :

سوخته در فراق او سالی
 نوبهاران که ابر گوهر بار
 دید هر فصل در غمش حالی
 می نمودی جنون اوطغیان
 خانه دشت ساختی گلزار
 دیده چون ابرداستی گریان

سرو آزاد را گرفت کنار	گاه از غم بیاد قامت یار
از غم هجر سنبلین کا کال	گاه در پیچ و تاب چون سنبل
داستان گوشدی بصد داستان	در زمستان بگریه چون مستان
سن و هجرو فغان و آه جگر	توو معشوق و خواب و باد سحر
در برت یار دلنواز بود	تو چه دانی که شب دراز بود ؟
آب از عکس آفتاب بسوخت	چون هوای تموز شعله فروخت

در این مثنوی شاعر از عزیمت رتن سین و پدماوتی استفاده کرده و اثر روزهای

مختلف را در سفر بیان نموده است:

نروی ای برادر سن به	سوی مشرق دوشنبه و شنبه
روز یکشنبه است و آدینه	آنچه از مغرب آورد کینه
رخت خود جانب جنوب سبر	پنجشنبه چوسر بر آرد خور
.	روز سه شنبه و چهار نقال

بر رخ آینه نظر بگشای	چون بمشرق کنی دوشنبه رای
در دهن برگ پان برنگ بنه	ور کنی عزم شرق در شنبه
برگ تنبول در دهانت به	سوی مغرب شوی چوسه شنبه
خر دلی اندرون کن و بشتاب	ور بجمعه کنی بغرب ذهاب

قند باشد غذای تو مطلوب	پنجشنبه چورخ نهی بجنوب
بخوری باشی ای خجسته خصال	چارشنبه اگر روی بشمال
دردهایت سکون ز سالی شد	در سه شنبه سفر شمالی شد

رتن سین در این داستان بایستی هم‌رل شوهر را بازی نماید و هم‌رل عاشق را. وی وفاداری خود را پدماوتی بشوت می‌رساند و در ضمن بطور تساوی با ناگمتی

صادقانه رفتار می‌کند و او را با محبت و اشتیاق ملاقات می‌نماید:

بانوی خانه چشم در راه است	سوی کشور عزیمت شاه است
---------------------------	------------------------

روز در گفتگو بشام رسید
چون شب آمد رتن بکام رسید
هر دو همدوش تا سحر بودند
طرب انگیز یکدگر بودند
بالاخره وقتی رتن سین شب را بانا گمتی بسرمی برد حسادت پدماوتی برانگیخته
شده و چنین می گوید :

امشب از رنچ راه آسودی راه پیمودی باده پیمودی
در سراسر مثنوی « شمع و پروانه » تلمیحات عربی و فارسی دیده می شود ، و
شاعر کلماتی مثل پرویز ، فرهاد ، یوسف ، دارا ، منصور ، قیس و لیلی را استعمال
کرده است .

نویسنده شمع و پروانه منبع خود را داستان پدماوتی جائسی معرفی نموده و
صحبتی از بزسی بمیان نیاورده است . ضمناً نامبرده از وجود این داستان بفارسی اطلاعی
نداشت ، در صورتیکه بزسی بعد از جائسی و قبل از نامبرده زندگی می کرده است :

هست اکنون ز دور بر طارم سال هجرت هزار و شصت و نهم
دردمندی ز غم قلم برداشت عبارات هندیش برداشت
بعد از او کلک طبع این خسته نقش بر لوح فارسی بسته

پدماوت ذاکر^۱

شاعری با اسم ذاکر بدستور مهاراجه بنارس ، مهاراجه اودیت نارائن سنگ ،
داستان پدماوت را در ماه ذی الحجّه سال ۱۲۲۲ هجری (۱۸۰۸ میلادی) بنظم
درآورد . مثنوی مزبور بابت ذیل شروع می شود :

ای محرم هر ضمیر و هر راز تو آن احدی بری ز انبار
شاعر در آغاز این نظم ضمن انتقاد از زمانه حالت نکبت آمیز خود را بیان می کند :
شب خوانده بصد هزار هممان صبحی ز بغل کشید یک نان
یک پاره از آن بکس نداده شب در بغلش دگر نهاده

(۱) نسخه خطی ناقص این مثنوی در کتابخانه مهاراجه بنارس شماره ۱۶۳/۵۲

در شعر چومن جگر گدازی هرگز نبود سخن طرازی
 گر بسخره بودمی و می بودی جای من بهر دل
 گر سطریم شعار بودی پیش اهل دول وقار بودی
 ذاکر ازو ایست اندیا کمپنی» و مهاراجه بنارس تجلیل کرده است:
 از سایه کمپنی انگریز شدشور زمین هند گل خیز

در دهر چو راجه بنارس کس نیست سخن شنو، سخن رس
 در ادبیات ذیل شاعر حسن و زیبائی پدماوتی و دوستانش را شرح می دهد:
 روشن شده روز در دل شب از پرتو حسن آن شکر لب

هر سینه نشاط خیز بودی هر خانه بهار ریز بودی
 در جلوه گری سمن عذاران هر طرف چو فصل نوبهاران
 سیمین ذقنان و مه عذاران هر طرف چو بوی گل خرامان

بوستان سخن

در مجموعه تونک ، موزه ملی یک نسخه از داستان پدماوتی (شماره ۳۰۸) بنام « بوستان سخن » (۳۲۹۳ بیت) موجود است که تاریخ تصنیف این مثنوی از آن برسی آید (۱۲۲۳ هجری ، ۱۴-۱۸۱۳ میلادی):

تاریخ ز نام او عیان است بوستان سخن که بوستان است
 مثنوی مزبور بابت ذیل آغاز می گردد:
 ای هستی تو به نیست پیدا معشوق عیان نهفته شیدا
 و توسط شاعری بنام امام سروده شده :
 بالغو، امام، ساختن چیست عمری بی لهو باختن چیست
 و بنواب تونک ، امیرالدوله محمدا میر خان^۱ اهدا گردیده است:
 چون مهر جهان نواز دریاب شاهنشاه ملک یعنی نواب

امام مدت دو سال برای تنظیم این مثنوی صرف کرده است:

نوکیسه درین دو سال بیرنج بردوخته کیسه ام زشش گنج

در این مثنوی شاعر یکی از صوفیان را ستوده است:

بینی همه تن جمال الله آئی چو بسوی شاه درگاه

بهترین قسمت این داستان تشریح زیبایی پدماوتی و وصل او با رتن سین می باشد. امام در تشریح زیبایی پدماوتی مانند رازی زنان را بچهار نوع تقسیم نموده و پدماوتی را بهترین نوع زن از لحاظ اخلاق و زیبایی و جذابیت دانسته است.

مانند دیگران در اشعار امام، طوطی تشریح کننده زیبایی پدماوتی است:

انگشت چو شمع ناچکیده ناخن ز جبینش آفریده

امام ضمناً زیبایی زنان سیلان را نیز بیان نموده است:

هر یک بت بر همن فریبی همچون پدسی رتن فریبی

در تشریح اولین وصل عشاق امام کوچکترین جزئیات را بطرز زنده‌ای مجسم کرده است. در سراسر مثنوی «شمع و پروانه» آیات قرآنی بکار برده شده است. بعنوان مثال شاعر در مورد تربیت پدماوتی چنین می گوید:

بسم الله که گفت آن دهان تنگ قدش بدهان نشد بهر رنگ

و در بیان زیبایی می نویسد:

واللیل سیاهی ز بویش یک بارقه والضحی ز رویش

بعقیده امام مثنوی مزبور ایرانیان را بخود جلب خواهد کرد:

با این نمکین سخن دبیران شورش فکنند اندر ایران

هنگامه عشق^۱

منشی آندرام مخلص^۲ در اواخر عمر خود تحت تأثیر جائسی قرار گرفته و داستان پدماوتی را در سال ۱۱۵۲ هجری (۴۰-۱۷۳۹ میلادی) در دهلی پرشته

(۱) یک نسخه خطی ازین کتاب در کتابخانه نذیریه در دهلی (شماره ۱۴۷)

موجود است و تاریخ کتابت آن ۱۱۸۹ هجری (۱۷۷۵ میلادی) می باشد.

(۲) متوفی بسال ۱۱۶۴ (هجری ۱۷۵۱ میلادی)

تحریر درآورد و آنرا « هنگامه عشق » نامید . ناسبرده این داستان را در ظرف یک هفته برشته تحریر در آورده و بعدها آنرا در سال ۱۱۵۰ هجری (۳-۱۷۴۲ میلادی) تکمیل نموده است . در آغاز داستان چنین می گوید:

« در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و دو هجری سال [بیست] و دوم از جلوس ... ناصرالدین محمد شاه پادشاه ... فقیر آنندرام مخلص را در ایام بودن دارالخلافه شاهجهان آباد ... باتفاق ... سراج الدین علی خان آرزو و ... را و کرپارام و ... فتح سنگ و یاران دیگر اتفاق سیرچری شاه مدار ... که متصل بتلاب کشنداس مجمع رنگین می شود ، افتاد . بد کنی خدمتگار ... گفتم افسانه باید گفت ... و او این حکایت رنگین که ملک محمد جائسی مصنف پدماوت در هندی بزبان پورب سرتاسر ... لبریز دردنگاشته و بنای معانی غریب و تشبیهات بدیع گذاشته است نقل کرد . از آنجا که متضمن نیرنگهای محبت است بی اختیار دل را بدرد آورد و با خود گفتم که اگر این معشوق هندی را در لباس قلمکاری فارسی جلوه داده آید ممکن که در نظر ذوق، این مستحسن نماید . لهذا ... در عرصه یک هفته با تماشای رسانده بهنگامه عشق موسوم ساخت .»

نویسنده در خاتمه گوید:

« حرفی چند سرسری نگاشتم ... این نسخه ... امروز که بیست و ششم جمادی الثانی و سه شنبه سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و پنج هجری سال بیست و پنجم جلوس محمدشاه پادشاه غازی است چهار گری روز باقی مانده در ... شاهجهان آباد بانجام رسید و نثر با مقابله با اجزای اصل ... صحیح گردید ... یاد گاریست که برای یاران ... می گذارم بتخصیص نور چشمان سعادت مند ... را و کرپارام و رای فتح سنگ .»

مخلص فقط قسمت اول داستان را ذکر کرده ولی طور دیگری آنرا بیان نموده است . بر طبق گفته وی قهرمانان داستان کنورسندر سین از کرنا تک، و رانی چندرپر یا از سیلان می باشند. سندر سین بسرزمین محبوب خود زفته و در معبدی انتظار دیدار وی را می کشید . «چند پر یا» توسط شخص بدکاری از معبد زدیده شد . ولی بالاخره طبق

تقاضای طوطی به بنارس وارد شد . سندرسین و دیگران نیز وارد آن شهر شدند . چندرپر با از بنارس نامه‌ای بمادروپدر خود نوشته تقاضا نمود که اجازه دهند او با سندرسین ازدواج کند . سطور ذیل که در بیان زیبایی چندرپر با واتحادوی با سندرسین بکاررفته جهت نشان دادن سبک و قدرت بیان مخلص نقل می گردد:

و آرایش هنگامیکه بسیندورزینتش کنند جدول شنجرفیست بر صفحه سیاهی کشیده یا درخشیده برفیست از ابرمتجلی گردیده . . . چون لباس گلبندی در بر میکند مصرع منقوطیست از دیوان محشر یا شاخ مرجانی ترصیع یافته بگهر . . . بینی . . . آئینه پیشانیست و از ابرو درخت کیله باغ کامرانی . . . رخسارش هندوئیست دود آتش پرستی در دماغ یا دزدیست بکمین چیدن گل در باغ . . . پستان دوگویی سیمیست موزون ، دوبرورین پیاله ایست لیکن واژگون . . . دونارنجیست نارسیده ، دوقبه ایست در قلمرو حسن بلند گردیده .»

تحفة القلوب^۱

رای گویند منشی نیز داستان پدماوت را به نثر فارسی برشته تحریر در آورده و آنرا «تحفة القلوب» نامیده است . عبارات ذیل ازین کتاب نقل می گردد .

« راجه را دختر یست پدماوت نام که سهر و ماه را بر حسن و جمال اورشکهاست . هنوز نونهالیست در چمن عفت که دست تمنای هیچ آفریده به پیوه اش نرسیده و تازه گلیست در بوستان عصمت که هیچ بلبل گل رخسارش ندیده . . . چشمه حیوانیست که هیچ تشنه لب زلالش نچشیده و خوان نعمتیست که هیچ گرسنه دست باونیا لوده .»

گذشته از شش داستان پدماوت که ذکر گردید ترجمه های دیگر این داستان نیز در فارسی موجود است ، ولی متأسفانه دیدن آنها برایم میسر نگردید . این کتب ازین قرار است :

۷- پدماوت ، مثنوی بقلم حسن غازانه^۲

(۱) یک نسخه خطی از این کتاب که ناقص می باشد در کتابخانه هاردینگ دهلی

بشماره ۳۸ موجود است .

(۲) یورپ مین دکنی مخطوطات ، نصیرالدین هاشمی ، ص ۱۱۹

۸- حسن و عشق^۱، مثنوی که توسط حسام‌الدین در سال ۱۰۷۱ هجری (۱۶۶ میلادی) بنظم درآمد.

۹- فرح بخش^۲ که همان شمع و پروانه رازی توسط لچمی رام ابراهیم آبادی بصورت نثر درآورده شده است.

۱۰- خلاصه نثر پدماوت^۳ توسط نواب ضیاء‌الدین احمدخان.

۱۱- قصص پدماوت^۴ که توسط حسین غزنوی در دوره سلطنت فرخ سیر (۱۱۳۱-۱۱۲۴ هجری، ۱۷۱۹-۱۷۱۳ میلادی) نوشته شده است.

۱۲- خلاصه پدماوت^۵ جائسی که در سال ۱۱۱۱ هجری (۱۶۹۸ میلادی) توسط سید محمد عشرتی، یکی از شعرای دکن، مختصر گردید.

داستان پدماوت علاوه بر زبانهای هندی و فارسی و اردو بوسیله نویسندگانی بنام ابراهیم به زبان پشتونیز ترجمه گردیده است^۶.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

- (۱) یورپ سین د کئی مخطوطات، نصیر الدین هاشمی، ص ۱۱۹
- (۲) نسخه خطی شماره ۸۹۱۸، موزه بریتانیا
- (۳) نسخه خطی شماره ۱۹۴۱، Or.، موزه بریتانیا
- (۴) ملک محمد جائسی، کلب مصطفی، ص ۱۰۴
- (۵) اردوی قدیم ص ۹۸، شمس الله قادری، نولکشور پریس
- (۶) رجوع شود به فهرست کتابخانه بانکی پور، جلد سوم، ص ۵۶